ابراهیم صدری، شاعری از کشور ترکیه

مترجم:شراره کامرانی

«ابراهیم صدری»در سال‏ 1963 در استانبول به دنیا آمد.در سال 1983 اولین مجموعه شعرش‏ با عنوان«ماورا»منتشر گردید و از آن پس دامنه اشتهارش با سرایش‏ اشعار و به آواز درآوردن و خواندن‏ آنها گسترده‏تر شد.کاست منحصر به فردی از اشعار او با شمارگان یک‏ میلیون،حد نصابی استثنایی بر جا گذاشته است.او هم اکنون در تلویزیون ترکیه و همچنین در صفحات شعر و ادب نشریات ادبی‏ ترکیه به فعالیتهای خود ادامه‏ می‏دهد.

شعر«صدری»با بهره‏گیری از زبان روز مردم و نزدیکی به اسلوب‏ گفتار،به تغزلی نرم،اما با معشوقه‏ای به نام«انسان» می‏پردازد.شعری جسورانه در ستایش عشق و غم آلود از دردهای‏ انسانی.

متن زیر ترجمه آزادی است از شعر«مثل انسان»که از کتابی از او با همین عنوان انتخاب شده است.

مثل انسان‏ اما عاشقت نبودم

ترانه‏هایی را که شبهای خسته سرودیم،دوست داشتم

شکوفه خنده‏ات را،شباهتت را به گل دوست داشتم

و ستاره‏هایی را که شبانه به چشمهای تو آمدند

اما عاشقت نبودم

رفیق نیمه راه!

رفاقتت را دوست داشتم

و افتادنم را هر بار که به یادت می‏افتادم.

مثل باران سرزده

مثل روزهایی رفته دوستت داشتم محبوب من!

اما عاشقت نبودم

آوازی را که به پرنده‏ها یاد دادی دوست داشتم

و حرفهایی که به مرغ مینا

و تداعی خاطراتی را که به ابرها...

انحصار نام بهار را دوست داشتم

زمانی که به دردهای خونین افتادم

و از مصائب لرزیدم

بچه‏های آدامس‏فروش را

ترانه‏های تازه رایج را

غصه‏هایی را که بی تو آمدند،دوست داشتم

در دریای ژرف آتش افتادم

سوختن را دوست داشتم

وقتی این‏گونه می‏سوختم

اما عاشقت نبودم

شبی آهویی از کوه

\*سرازیر شد

\*به قلب من

شبی مثل شعری در جرقه کبریت

در ازدحام

تنهایی قلب دنیا

در بغض صبح

در تلخی آه

در چهره گریان عیسی

با معجزهء دعا

شبی روی غصه‏های کوچک اما بزرگ

شبی روی انجیر،روی زیتون روی قلب من

روی گل

روی امید مأیوس

روی ترس

روی تو

روی همه چیز

اما عاشقت نبودم

رفتنت را دوست داشتم

و آن گاه که برگشتی«اورین»را

ماندنت را دوست داشتم

و زمزمه می‏کردم برایت از انس و الفتم به تو

دوباره دوست داشتم بهار را

هزار زبان ترانه‏ام دنبال قطارت بود

آن گاه که اولین برف روی آسفالت نشست

دلداده زیبایی مرگ شدم

وقتی تو را در خود کشتم

اما عاشقت نبودم

ترانه‏هایی را که شبهای خسته سرودیم،دوست داشتم

شکوفه خنده‏ات را،شباهتت را به گل دوست داشتم

و ستاره‏هایی که شبانه به چشمهای تو آمدند

اما عاشقت نبودم

رفیق نیمه راه!

رفاقتت را دوست داشتم

گلوله‏ها را در شلیک تو به من

گریه را در فراموشی‏ات

باور تنهایی‏ام را

ایستادگی‏ام را دوست داشتم

و افتادنم را هر بار که به یادت می‏افتادم

بی‏تو بودن را دوست داشتم آن‏گونه که نان را

صدایت را مثل آب در آفتاب تابستان دنبال کردم

مثل باران سرزده

مثل روزهای رفته دوستت داشتم محبوب من

اما عاشقت نبودم

آوازی که به پرنده‏ها یاد دادی دوست داشتم

و حرفهایی که به مرغ مینا

و تداعی خاطراتی که به ابرها...

انحصار نام بهار را دوست داشتم

زمانی که به دردهای خونین افتادم

و از مصائب لرزیدم

بچه‏های آدامس‏فروش را

ترانه‏های رایج تازه را

غصه‏هایی را که بی تو آمدند.دوست داشتم

در دریای ژرف آتش افتادم

سوختن را دوست داشتم

وقتی این‏گونه می‏سوختم

اما عاشقت نبودم

دوست داشتم

دوست دارم مثل انسان